

## علوم غیبی؛ خرافات یا واقعیتی روانی؟



### علوم غیبی؛ خرافات یا واقعیتی روانی؟

ماجرای جن و پری از دیر باز برای انسان‌ها سوال برانگیز و مبهم و موضوع داستان‌ها و اساطیر بسیار بوده و اتفاقاً توجه بسیاری از متفکران و محققان را نیز به خود جلب کرده است. از زمان انسان اولیه گرفته تا اخبار و علایق انسان امروزی، پدیده‌های مرتبط به علوم غیبی (یعنی هر آن چیزی که معمولاً به لحاظ مادی قابل اندازه‌گیری و مشاهده نیست) و بحث بر سر حقیقت یا دروغ بودن این مسائل همیشه داغ بوده است.



## دیدن جن و پری چقدر در میان آدم‌ها قدمت دارد؟

پدیده‌های علوم غیبی از جمله روح‌باوری تاکنون با روش‌های علمی قابل اثبات نبوده‌اند و به نظر می‌رسد افراد باورمند به این موضوعات نوعی ایمان نسبت به عوالم روحانی بدون نیاز به اثبات علمی دارند. نکته جالب توجه این است که آمار می‌گویند ادعای دیدن روح، جن یا هرچیز ماورایی، در افرادی که به روح و ماوراء طبیعه باور دارند بسیار بیشتر است. به طوریکه انسان‌های اولیه (بدوی) که به روح و روحانیت باور قوی‌تری داشتند، بیشتر هم ارواح را می‌دیدند.

آن‌ها در عالم روحانی زندگی می‌کردند و برای حیوانات و گیاهان هم روح قائل بودند و به روح کل طبیعت احترام می‌گذاشتند اما انسان مدرن که بیشتر در عالم ماده زندگی می‌کند و درگیر عالم ارواح نیست کمتر هم روح می‌بیند. همچنین با پیشرفت علم و کم رنگتر شدن این باورها بین عموم مردم، ادعای دیدن ارواح هم به وضوح کمتر شده است.

## تحقیقات روانشناسی در مورد پدیده‌های غیبی چرا و چطور شروع شد؟

بعد از انقلاب صنعتی در اروپا بیشتر آدم‌ها تنها پذیرای نگرش‌های علمی و اثبات شده بودند و سایر مسائل را عموماً مشتی خرافات و تخیلات بی‌فایده تلقی می‌کردند. تحت تاثیر همین پیش فرض‌ها، تا نیمه قرن نوزدهم (زمان اوج ظهور نگرش‌های علمی) تقریباً هیچ تحقیق و پژوهش مکتوبی از طرف مراجع علمی و روانشناسی در این زمینه انجام نشده بود. در این زمان بود که [کارل گوستاو یونگ](#)، پزشک و روانشناس سوئیسی در



محافل علمی دانشجویی در مورد پدیده‌های به اصلاح غیبی و به طور ویژه روح‌باوری شروع به صحبت کرد. او در مورد موضوعات علوم غیبی مانند روح‌باوری، تله پاتی، هیپنوتیزم، خوابگردی و... مطالعه می‌کرد و درباره‌ی این موضوعات آزمایشات مختلف روانشناختی انجام می‌داد.

یونگ تقریباً به مدت دو سال (۱۸۹۹-۱۹۰۰)، در جلسات احضار روح یک دختر پانزده ساله که ادعا می‌کرد با روح دوستان و بستگان مرده‌ی خود ارتباط برقرار می‌کند، شرکت می‌کرد و در نهایت رساله‌ی فارغ التحصیلی‌اش را درباره‌ی "روانشناسی و آسیب‌شناسی پدیده‌های غیبی" به رشته‌ی تحریر درآورد و از تحقیقات افرادی از جمله شوپنهاور، کانت، کروکز و فیزیکدان انگلیسی سر ویلیام هم بهره برد و به نوعی اولین اثر مکتوب و جامع درباره این موضوع را ارائه داد. اما واقعا چرا یونگ به عنوان یک پزشک از پژوهش درباره این تجربه استقبال می‌کرد؟



## مزایای یک شخصیت خیالی

هدف او از شرکت در این جلسات علاوه بر کنجکاوی، بررسی بالینی فردی بود که ادعای انجام این کار را داشت. یونگ بعد از شرکت در جلسات احضار روح دختر مذکور در توصیف او چنین می‌گوید: «این شخص خیلی حواس پرت و خیال‌باف بود، رفتار بی‌ثباتی داشت و دچار نوعی از بی‌تفاوتی و بی‌حسی هیستریک بود که این ویژگی‌ها بسیار بیشتر او را مستعد از دست دادن هوشیاری‌اش می‌کرد. تقریباً تمام خانواده این فرد هم آدم‌های عجیب و غریبی بودند که بعضی از آنها مشکلات حافظه و حواس پرتی هم داشتند».

با مشاهده این جلسات یونگ نتیجه گرفت در زمان‌هایی که دختر در حال انجام عمل احضار ارواح است در ابتدای جلسه دچار حملاتی می‌شود و بعد نوعی خلسه روحی به او دست می‌دهد که در این حالت هیچ آگاهی از محیط اطرافش ندارد و به حالت نیمه خواب می‌رود، اما بدنش فعال است یعنی در حالت خوابگردی این کارها را انجام می‌دهد. چون فرد در حالت خوابگردی، هم خواب است و هم بیدار، متوجه رفت و آمد افراد نمی‌شود اما صدایشان را می‌شنود و به سوال‌ها جواب می‌دهد و این دختر هم همین گونه بود.

گاهی حتی در خیابان هم انگار خوابش می‌برد و با چشمان نیمه باز شروع می‌کرد به حرف‌های عجیب و غریب زدن و بعد عذرخواهی می‌کرد و چیزی یادش نمی‌آمد. گاهی هم اعتراف می‌کرد و می‌گفت آه ارواح دوباره آمدند! و بعد از هر حمله هم به شدت بی‌انرژی می‌گشت و حتی دچار نابینایی هیستریک می‌شد. جالب اینجا بود که این نمونه و سایر نمونه‌های دیگر، هیچکدام از ارواح نمی‌ترسیدند و با آنها کاملاً عادی برخورد می‌کردند.

یونگ از همه بررسی‌هایی که انجام داد تقریباً مطمئن شد همه احضار کنندگانی که تا به حال دیده در واقع دچار نوعی حالات شبه صرع، خوابگردی و هیستریک هستند و احضار روحی در کار نیست. حتی سعی کرد دختر پانزده ساله را به درمان تشویق کند اما از آنجاییکه او در بازی احضار ارواح طرفداران زیادی پیدا کرده بود، شخصیت خیالی‌اش که یک مرجع معنوی بود را به شخصیت واقعی خود ترجیح می‌داد و حتی به این حالت دامن می‌زد تا جایی که باعث رشد تدریجی این اختلال روانی شد و سرانجام هم پیش‌بینی یونگ درست از آب درآمد دچار اسکیزوفرنی حاد شد.

## یک واقعیت غیرقابل چشم‌پوشی

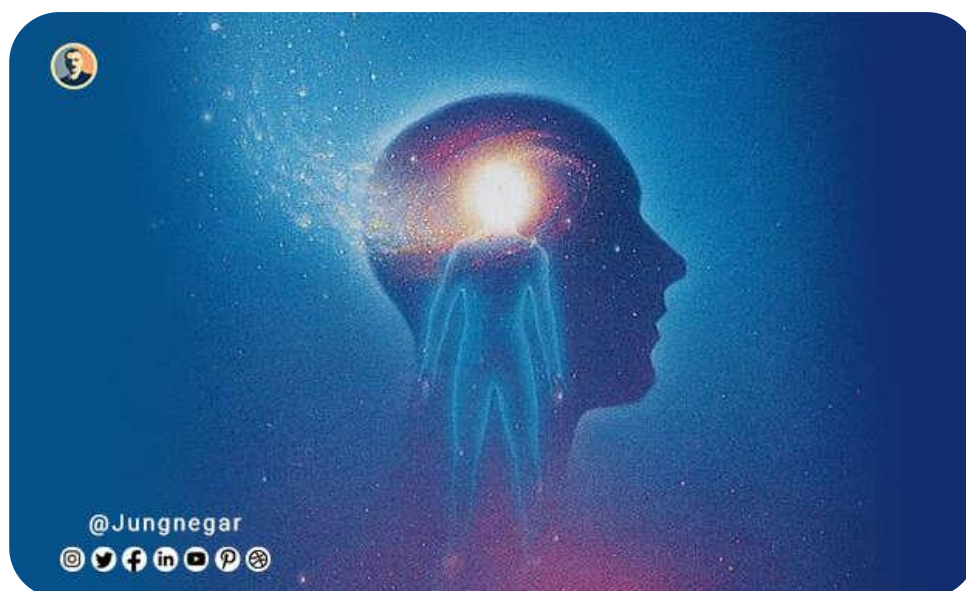
از نظر یونگ علوم غیبی یک حوزه‌ی کاملاً مرتبط با روانشناسی تحلیلی بود که بسیار جای تحقیق و پژوهش دارد و آن را قله‌ای می‌دید که تاکنون توسط دانشمندان فتح نشده است و در دیدار خود با فروید نیز سعی داشت به او بگوید صرف نظر از راست یا دروغ بودن پدیده‌های علوم غیبی و به طور ویژه روح‌باوری، بیشتر به دنبال این است که نشان دهد این پدیده‌ها به روان انسان مرتبط هستند و نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت، پس نیاز است بدون قضاوت، پیش فرض و تعصب بررسی شوند.

فروید هم بعدها در نامه‌ی معروفی به یونگ نوشت: «تمایل برانگیخته شده درونی شما برای مطالعه این پدیده‌ها را درک می‌کنم، رفتن به سمتی که انگیزه‌هایتان شما را بدان هدایت می‌کند همواره به جا و به حق است. اگرچه در این راه متهم به تصوف و عرفان خواهید شد و البته شهرت زیادی هم به دست خواهید آورد.»



در چهارچوب روانشناسی تحلیلی یونگ، روح‌باوری بخش قابل توجهی از موضوع پدیده‌های علوم غیبی را تشکیل می‌دهد. با توجه به اینکه اعتقاد به

روح در واقع به نامیرایی انسان و امکان وجود زندگی پس از مرگ جسمانی هم اشاره دارد، از این دیدگاه روانشناسی تحلیلی با الهیات و فلسفه و عرفان اشتراکاتی پیدا می‌کند. اما لازم است تاکید شود که روان‌شناسی تحلیلی هرگز قصد ورود به "ماهیت" ماوراء طبیعی‌ی روح یعنی "نامیرایی انسان" را ندارد. به دلیل اینکه روان‌شناسی نمی‌تواند هیچ حقیقت ماورایی را اثبات نماید و البته سعی هم ندارد چنین کاری انجام دهد و تنها با «پدیده‌های روان» مرتبط است.



## ریشه‌های روح‌باوری

ریشه‌های روانشناختی اعتقاد به ارواح را می‌توان در سه دسته بیان نمود:

## دیدن ارواح

در طول تاریخ همواره افرادی بوده و هستند که ادعا می‌کنند روح، جن، پری یا هر چیز دیگر ماورایی را با چشم دیده‌اند. این مدل روح‌باوری بیشتر در انسانهای اولیه (بدوی) دیده می‌شد و هنوز هم در مناطقی از جهان که از دنیای مدرن دور مانده‌اند این نوع روح‌باوری پدیده‌ای رایج است.

## رویاها

در این حالت افراد رویاهایی با مضمون ارواح افراد زنده و مرده می‌بینند. این مدل روح‌باوری از این باور نشأت می‌گیرد که روح فقط مال مرده‌ها نیست و به طور کلی آدم‌هایی که در خواب دیده می‌شوند روح هستند و این یکی از راه‌های توجیه [رویاها](#) در طول تاریخ و حتی امروزه می‌باشد. یعنی انسان وقتی در خواب یک نفر را می‌دید فکر می‌کرد که این روح آن شخص است، مخصوصاً اگر آن فرد مرده بود.

امروزه هم اکثر مردم وقتی خواب مردگان را می‌بینند فکر می‌کنند روح او به خوابشان آمده و البته این باور در مورد زنده‌هایی که در خواب می‌بینند هم هنوز وجود دارد. بنابراین یکی دیگر از ریشه‌های اعتقاد به روح این است که مردم نمی‌توانند طور دیگری خواب‌هایشان را توجیه یا تفسیر کنند.

## اختلالات و بیماری‌های روانشناختی

امروزه روانشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اختلالات عصبی و روانی یکی دیگر از ریشه‌های روح‌باوری است. یونگ جز نخستین افرادی بود که بعد از



انجام تحقیقات فراوان این نظریه را مطرح نمود. از نظر او همه کسانی که روح یا موجودات ماورایی را می بینند دچار اختلالات روانی هستند و از آنجا که این نوع اختلالات بین مردم بدوی هم خیلی شایع بوده است روح باوری بین آنها هم شایع بوده است.

در واقع این بیماران کنترل روانشان را از دست می دهند و فکر می کنند کنترل روانشان به دست یک سری عوامل خارجی افتاده است. خیلی از اوقات این عوامل دیگران مهم زندگی مثل پدر و مادر هستند و مثلاً فرد صدای پدر و مادرش را در سرش می شنود و فکر می کند توسط روح آنها تسخیر شده است.

در گذشته که انسان ها زودتر می مردند، این اختلال وقتی در این فرد بروز می کرد که پدر و مادر معمولاً مرده بودند و آنها هم نتیجه می گرفتند این روح پدر و مادرشان است که آنها را تسخیر کرده است. معمولاً به این افراد مجنون به معنی جن زده می گفتند و برای آنها مراسم خارج کردن جن یا روح از بدنشان می گرفتند. با گذر زمان و پیشرفت علم روانشناسی و مشخص شدن انواع اختلالات روانی، باور به روح و ماوراءطبیعه هر روز کم رنگ تر شده است. تا جایی که امروزه می دانیم یکی از مهمترین دلایل شکل گیری اعتقاد به ارواح و پدیده های غیبی از گذشته تاکنون اختلالات روانی بوده است که در صورت تشدید این اختلالات، توهمات دیداری و شنیداری مربوط به ارواح و موجودات ماورایی می توانند علاوه بر خواب در بیداری هم با شکستن سد ایگوی فرد به خودآگاهی او بیایند و این همان چیزی است که به آن اسکیزوفرنی می گویند.



## چه کسی لیوان و میز را تکان می‌داد؟

ایگو (من آگاه) در انسان سالم، تا یک حدی اجازه می‌دهد ذهنش از کنترل او خارج شود، مثلاً هر فردی ممکن است موقع مطالعه برای لحظاتی حواسش پرت شود ولی دوباره برمی‌گردد اما بیماران اسکیزوفرنی توانایی برگشت دادن ذهن خود را ندارند و حتی نمی‌دانند ذهن‌شان کی بر خواهد گشت چون این افراد عموماً ایگوی ضعیف و نوروپاتی دارند.

در واقع آنچه از نظر روانشناسی در نمونه‌های مورد مطالعه یونگ رخ می‌داد این بود که سد ایگوی فرد احضار کننده روح شکسته می‌شد و فرد توانایی مدیریت ذهن را کامل از دست می‌داد و به ناخودآگاه اجازه می‌داد که به سطح آگاهی بیاید. در این حالت با توجه به باورهای شخص هر محتوایی از ناخودآگاه می‌تواند ظهور و بروز پیدا کند، از جمله باور به اینکه این حالات مربوط به یک روح است و شروع به خیالبافی و حرف زدن با او کند.

احضار کننده روح ابتدا با خود هیپنوتیزمی خودآگاهی اش را از کار می‌اندازد تا روان کامل تحت سلطه ناخودآگاه درآید، حال با ادامه سرکوب خودآگاهی و سلطه کامل ناخودآگاه بر روان، فرد تصور می‌کند توسط موجود دیگری تسخیر شده و چیزی یا کسی کنترل او را به دست گرفته و شخص دارد از زبان او صحبت می‌کند. اما در واقع این همان ناخودآگاه شخص است که بر خودآگاه او تسلط پیدا کرده و سطح هوشیاری به شدت پایین آمده است و فرد به یک حالت خود هیپنوتیزم فرو رفته است.

در حالت خود هیپنوتیزم تقریباً تمام حرکات خود به خودی فرد از طرف ناخودآگاه انجام می‌شود، ذهن فرد روی جسم او تأثیر می‌گذارد و بدنش را به حرکات خارج از کنترل وادار می‌کند. حتی حرکات خود به خودی مثل تکان خوردن میز یا لیوان یا نوشتن‌های خود به خودی هم به خاطر خود هیپنوتیزم



رخ می‌دهد و حتی در این حالت فرد می‌تواند ذهن افراد حاضر را هم بخواند و علاوه بر ناخودآگاه خودش تحت تاثیر القاعات و ناخودآگاه اطرافیان هم قرار گیرد. در واقع جواب‌هایی هم که به سوالات افراد حاضر داده می‌شود از طرف ناخودآگاه احضار کننده روح یا ناخودآگاه خود سوال فرد کننده است که احضار کننده روح واسطه انتقال آن است. بعدها یونگ با استفاده از این تجربیات ایده و روشی به اسم تخیل فعال را ابداع کرد که با استفاده از آن افراد سالم هم می‌توانند تا حدودی با ناخودآگاه خود گفتگو نمایند.



## ارتباط علوم غیبی با عقده‌ها

در مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ روان انسان یک چیز واحد نیست بلکه از بخش‌های مختلفی تشکیل شده است که ممکن است خودمختار باشند و مستقل از یکدیگر عمل کنند. یکی از این مجموعه‌های خودمختار عقده‌ها (خوشه‌های هیجانی) هستند که کاملاً خارج از کنترل خودآگاهی فرد عمل می‌کنند، در حدی که انسان ناآگاه می‌تواند ادعا کند که گویی چیزها یا کسانی در درونش زندگی می‌کند و یک لحظه اختیارش را به دست می‌گیرند (همان جمله معروف نمی‌خواستم، اما دست خودم نبود!).

این عواملی که فرد حس می‌کند لحظاتی اختیار او را به دست می‌گیرند در واقع همان عقده‌های او هستند. یونگ معتقد بود در گذشته هم ایده تسخیر شدن توسط ارواح شرور در واقع همان عقده‌ها بودند. این عقده‌ها شامل آسیب‌های روانی در کودکی و تروماها (اتفاقات وحشتناک گذشته که زخمهای روانی عمیقی ایجاد کرده است) هستند و حالا در بزرگسالی خیلی از ابعاد زندگی فرد را تحت تاثیر قرار داده اند و فرد اصلاً چیزی از اتفاق یادش نمی‌آید و ارتباطی هم بین آنها نمی‌بیند. یونگ هم نتیجه می‌گیرد که همه این موارد مربوط به ذهن انسان است. او می‌گوید: «تا به حال هیچ پدیده غیبی را ندیده‌ام که انسانی در آن حضور و نقش نداشته باشد. بدون حضور یک واسطه هیچ میزی تکان نمی‌خورد و هیچ لیوانی حرکت نمی‌کند و هیچ ردی از ارواح و اجنه دیده نمی‌شود. همیشه یک انسان به عنوان واسطه وجود دارد و در تمام انسان‌های به اصطلاح واسطه‌ای که من بررسی کردم، علائمی از هیستریک وجود داشته‌اند و هیچکدام از لحاظ روانی سالم نبودند».

با این حال در زمان خودش اذعان می‌کند که نمی‌توان صد در صد یک طرفه قضاوت کرد و حکم داد، چون ما امروزه به اوج دانش بشریت نرسیدیم و ممکن است در آینده نتایج متفاوتی به دست بیاید. قابل ذکر است که امروزه هم که ۱۱۵ سال از زمان یونگ گذشته باز هم بشر به هیچ نتیجه متفاوتی نرسیده است.

نویسنده: عاطفه قلمی

## منابع:

کتابهای: روانشناسی و علوم غیبی یونگ،  
انسان دو روح دارد یونگ